

حکومت امان‌الله خان ثانی در کردستان

تاریخ کردستان تألیف میرزا شکرالله نرزند مرحوم میرزا عبدالله سنندجی است که مؤلف در این کتاب گذشته از اوضاع طبیعی و جغرافیائی کردستان، احوال و اعمال فرمانروایان این ایالت را مخصوصاً از سال ۶۰۰ تا سال ۱۳۱۹ هجری بتفصیل و بنام و نشان و تاریخ ماه و سال شرح میدهد.

چنانکه از مندرجات کتاب استنباط میشود، مؤلف در سال ۱۲۷۵ هجری متولد شده و پدرش میرزا عبدالله مریدی مسلمان و سنی و خیرخواه بوده و یکی از کارهای او بنای مسجدی استوار و معتبر در قریه «مبارک آباد» است.

میرزا شکرالله مورخین است فاضل و شاعر، و برتر ازین صفات در تاریخ نویسی امین و حقیقت گوی، چنانکه او را از هر روی میتوان شاگرد و پیرو ابوالفضل بیهقی دانست؛ اگر فضائل و تبجرات و انشاء صحیح و لطیف بیهقی را از او متوقع نباشد، در مقدمه کتاب خود میگوید:

«مؤرخین سلف در هر دوره نگارش تاریخ را وسیله مداخل و سبب معاش خود قرار داده و بنای تاریخ نگاری را بر تملق و تعلق گذاشته و حقایق و وقایع را صادقانه ننگاشته‌اند و حال آنکه مورخ باید صادق و بی غرض و عاری از تملق باشد و رفتار و کردار هر طبقه را از روی حقیقت و راستی بنویسد...»

باینکه این شخص از بستگان نزدیکان مرحوم میرزا علی اکبر خان شرف‌الملک است، در بعضی موارد از کین و زوی‌ها و ناهنجاری‌های او انتقادهای سخت و زننده میکند و برخلاف باینکه مرحوم ناصر‌الملک همدانی او را از خدمت معاف کرده و از دستگاه دواتی رانده است، درستی و کارهای وی را در اصلاحات ولایتی می‌ستاید و حتی کتیب خود را بنام او «تحفة ناصریه» می‌نامد.

چنانکه اشهرت رفت مرحوم میرزا علی اکبر خان شرف‌الملک از اعیان و سیاستمداران کردستان و خوب بشاوند و حامی و پشتیبان مورخ بوده و بوسیله او بخدمت

دیوانی درآمده و در امور مالی مباشرت و بصیرت یافته . و در مدت خدمت ، گذشته از این که در تمام نقاط کردستان سالها گردشها و مسافرت ها کرده ، در ملازمت شرف الملک بطهران آمده و هم با او بحضور ناصر الدین شاه باریافته ، و مکرر خدمت میرزا حسینخان سپهسالار و میرزا یوسف مستوفی الممالک و دیگر بزرگان ایران در آن عصر رسیده است . قدر و مرتبت مورخ در نظر اهل ادب آنگاه اوج میکیرد که بدانند از فرمانروایان کردستان مرحوم میرزا حسنعلیخان امیر نظام گروسی باو لطف و توجه خاص داشته ، چندانکه خود را از تربیت یافتگان او میدانند و میگوید :

« از آن جمله این بنده را رتبه برتری داد و مواجب و امتیاز ارزانی داشت و با نهایت بزرگی تربیت می فرمود .

او ز تعلیمات و از قانون و راه	نکته ها فرمود طاب الله ثراه
ایک اگر در من نبینی فرهی	جرم من باشد نکر داو کوتاهی

باری ، این تاریخ که نسخه خطی آن مشتمل بر ۶۴ صفحه خشتی و متعلق بدوست ارجمند آفسای حسین شکیباست ارزش چاپ و انتشار را دارد . اما ما خود سرمایه این کار را نداریم ، اگر هم وطنان کردستانی ، مخصوصاً اردلانی ها (که در حقیقت این تاریخ در مآثر نیاکان آنهاست) یادبگران ، هزینه چاپ را تعهد کنند از کارکنان این مجله هرگونه راهنمایی و همراهی خواهند دید .

عجالة در هر شماره صفحه ای چند ازین کتاب را انتخاب و درج می کنیم تا مگر بعد ها توفیق چاپ تمام آن حاصل شود . ان شاء الله .



« ... امان الله خان ثانی که مدتها در طهران باحالت معزولی و بیکاری متوقف ، و بواسطه کثرت مخارج و عدم مداخل بسیار پریشان و بی بضاعت بود ، از وفور دانش بدیوانخانه امیر کبیر پناه برد ، و در آنجا بستی شد ، و امیر کبیر در میزبانی نهایت بزرگی و احسان باو مبدول داشت . خود امان الله خان سرگذشت خود را باین تفصیل بیان نموده است :

بعد از آنکه بدیوانخانه امیر کبیر زفتم و بستی شدم همه روزه باحضور رجال دولت امیر کبیر مرا ملامت و توییح مینمود که توقف شما در منزل من بی فائده است، عرض خود را می بری و بزحمت من می افزائی. چرا دست از من برنمیداری و بی جهت خود را معطل میکنی و مرا میآزاری؟

بعد از ختم مجلس محرمانه بمن پیغام میداد که میباید از تغییرات من دلتنگ و مأیوس شوی، مقتضیات وقت این، و اصلاح کار چین است. صددرستی در شکست خضر هست، من فی الجمله امیدواری حاصل میکنم. تا اینکه محمد علیخان سقزی و آقاقلی داروغه با عریضه و پیشکش رضاقلیخان برادر من^۱ بطهران رسیدند. در آن موقع بنای امیر خیرالملکزاده^۲ و جشن عروسی امیر کبیر در میان بود مجالس سوز و سرور منعقد شد، بدستور العمل امیر کبیر ایشک آقاسی مرا در جمع شاهزادگان عظام بایست زعده بگیرد.

صبح آن روز که شاهزادگان دعوت داشتند ایشک آقاسی بمنزل من آمد چون مرا باحالت پریشان و بی برگ و نوادید دعوت نکرد و رفت. من فهمیدم که شرح حال مرا بامیر کبیر خواهد گفت یکنفر از چهارم خود را در عقب فرستادم که استعمال نماید پس از انعقاد مجلس امیر کبیر بر تمام حضار نظر می اندازد و مرا نمی بیند فوری از ایشک آقاسی می پرسد: امان الله خان والی را مگر دعوت نکرده اید؟

عرض میکنم: حقیقت، صبحی بمنزل او رفتم که او را دعوت نمایم، احوال او را بدرجهای پریشان و فداوک دیدم که منفعلی شدم و اظهاری نکردم، واضح عرض میکنم،

۱- رضاقلی خان و غلام شاه خان (امان الله خان ثانی) و احمد خان، هر سه برادر اعیانی اند. پدرشان خسروخان والی، فرزند امان الله خان اول است، و مادرشان « حسن جهان خانم » مشهوره « و الیه » دختر فتحعلی شاه فاجار.

رضاقلی خان در سال ۱۲۵۰، در هنگامی که ده سال بیش نداشت بدخواست مادرش از طرف فتحعلی شاه (چندماه پیش از وفات) بحکومت کردستان منصوب گشت، و بعدها خواهر محمده شاه « طوپی خانم » را بزنی گرفت. بمناسبت بدرقاری و طعنان بامر محمد شاه در سال ۱۲۶۳ گرفتار و در طهران زندانی شد و بلافاصله بعد از مرگ محمد شاه از زندان فرار کرد و بکردستان بازگشت.

اصرار و اهتمام امیر کبیر در اعزام امان الله خان بکردستان، بجای برادرش که آشکارا نافرمانی و گردنکشی مینموده، برای بسط نفوذ حکومت مرکزی و از میان بردن رسم ملوک-الطوائفی بوده و گرنه محبت شخصی با امان الله خان نداشته است.

۲- ملکزاده « عزة الدولة » خواهر اعیانی ناصرالدین شاه و زن وفادار امیر کبیر.

سر و برگ و گل ندارد بچه رو رود بگلشن . امیر کبیر با وفور بزرگی از جواب ایشک آقاسی سربزیر افکنده قدری متفکر میشود . مجلس برگذارشد و شب آمد . یکنفر پیشخدمت بمنزل من آمد که امیر کبیر شمارا میخواهد . من باحالت خوف ورجا دونفر از محارم خود را برداشته باندرون داخل شدم ، برانمائی پیشخدمت ازپله های زیاد بالا رفته بدرب اطافی که امیر کبیر در آنجا جلوس کرده بود رسیدم ، دیدم آن بزرگ منش پاك طینت ، از فرط تواضع وبنده نوازی ، خودش پرده را گرفته من تعظیم کردم ایشان بر تواضع و تکریم افزودند بقسمی که نزدیک بود من از خجلت سراپا آب شوم . دست مرا گرفته و باصرا از زیاد بالای دست خود نشانید ، قهوه وقلیان فرمود . بعد از صرف قهوه پیشخدمت خود را امر کرد که تمام اسباب قهوه را بدست آدم والی بدهید منزل والی ببرد . قلیان متعدد آوردند ، باز فرمایش نمود که این قلیان ها را بآدم والی تسلیم کنید ، تمام اسباب های قهوه و قلیان چه اهرات نفیسه بود . خلاصه شام طلبید ، سفره مفصّاسی حاضر شد ، دونفری بصرف غذا مشغول شدیم ، دید کسی در میان اطلاق نیست ، فرمود : والی ، بر خود فرض کرده ام تا ترا بحکومت روانه کردستان نکم بحجّله مالکزاده داخل نشوم ، بشرط این که احدی را از این فقره اطلاع ندهی . دستور العمل شما اینست فردا صبح زود بمنزل حاجیه والیه هادرت بروی و عرستی محمد علیخان و آقاقلی را که از کردستان آمده اند آنجا بیاورند ، آنها را دلالت کنی و وعده شغل و کار بآنها بدهی و منتظر باشی از من بشما خبر برسد . چون از بالاخانه پائین آمدم و بمیان حیاط رسیدم مجدداً مرا خواست و تأکید زیاد در کشمان این فقره نمود و فرمود : اگر چه من بمقل و اعانت شما اطمینان دارم ولی احتیاطاً میگردیم . روز این اسرار دست شکست کار نخواهد بود عرض کردم خاطر مبارک آسوده باشد .

آن شب را با وفور شادمانی روز آوردم ، صبح زود بخانه حاجیه والیه رفتم . دو ساعت از روز گذشته ، بی اینکه من آدم نزد آنها بفرستم ، دیدم محمد علیخان و آقاقلی بانهایت فروتنی و خشوع نزد من آمدند و اظهار بندگی . موافقت نمودند . من قدری آنها را دلالت کردم ، و وعده شغل و عمل بآنها دادم ، معلوم شد صبح زود امیر کبیر

آن‌ها را احضار فرموده و بآنها گفته است: من مجرمانه بشما اطلاع میدهم، غلام شاه خان امروز خلعت حکومت کردستان را خواهد پوشید، صلاح شما اینست حالا نزد امان‌الله خان رفته و با او بسازید. باحضرات در خدمت حاجیه والیه مشغول صحبت بودیم قبل از ظهر فراش آمد و بمن گفت: امیر فرموده است کردستانی‌ها را باخود بیاورد، و از درب باغ بیاید و شرف اندوز حضور همایون بشود. من باخان احمد خان برادرم، و محمد علیخان و آقاقلی متفقاً رفتیم، از درب باغ داخل شدیم، امیر کبیر چون ما را دید، خودش پیش آمده دست مرا گرفته و بحضور اقدس برد. شهریار تاجدار ناصرالدین شاه باکمال مرحمت فرمودند: امان‌الله خان، حکومت کردستان را بشما دادم، مرخصی که بی معطلی بکردستان بروی. من هم ته‌نظیم و عرض تشکر نموده از حضور همایون برگشتم، دیدم امیر کبیر خلعت مبارک را بدست خود گرفته بمن پوشانید، فرمود: محض اینکه رسوم خلعتی نداده باشی، من خودم حامل خلعت شما شدم. چند قدم که پاتین آمدم، بتعجیل تشریف آورد و مرا خواست و فرمود: مگر پول زیاد داری که با خلعت بیرون بروی؟ قاپوچی و اجزاء همه از تو پول میخواهند و اسباب زحمت و معطلی شما خواهند شد. خلعت را فرمود از دوش من برداشتند، و در بقچه گذاشتند، و بدست خان احمد برادرم دادند، و بکنفر پیشخدمت خود را فرمود که والی را با حضرات بیرون برده، در طویله خودم دواسب سواری راهوار بایراق ممتاز گرفته، و همین ساعت والی و خان احمد را با محمد علیخان و آقاقلی که خودشان مال سواری دارند، سوار کرده از طهران بیرون کنید و نگذارید امشب در اینجا توقف نمایند. پیشخدمت بفرموده امیر رفتار نمود و تا ما را سوار و از شهر طهران خارج نکرد، برنگشت

آن شب در رباط کریم منزل کردیم، دو ساعت از شب رفته که در خیال خواب و استراحت بودیم، ناگاه الله‌پوردی خان سرهنگ توپخانه با صد نفر توپچی بمنزل ما وارد شد، و فوری فرمان سر بسته بمن داد، گشودم، و زیارت نمودم، خطاب بالله‌پوردی خان شده بود که: با صد نفر توپچی مأموری همراه امان‌الله خان بکردستان بروی و هر امری که بشما رجوع میکنند در انجام آن خودداری نکنی

پنج ساعت از شب گذشته مرا بیدار کردند که علی قلی خان سرهنک با صد نفر تفنگدار آمده، او را نیز ملاقات کردم چند طغرا احکام امیر کبیر مبنی بر نصائح بزرگانه و دستور العمل لازمه، بایک طغرا فرمان جهان مطاع بمن داد. فرمان همایون این بود که: علیقلی خان سرهنک، با صد نفر تفنگدار مأموری همراه امان الله خان تا کردستان بروی، و همه جا مواظب باشی کسی قبل از والی بطرف کردستان نرود، و او امر و نواهی والی را اطاعت کنی.

روز شد و از رباط کریم حرکت نمودیم، بفاصله یک فرسخ دو نفر جلودار اصطبل با فرمان مبارک بما رسیدند و بکدخدا و ریش سفیدان منازل عرض راه طهران الی کردستان خطاب فرموده بودند: امان الله خان با دو دست نفر توپچی و تفنگدار مأمور کردستان است، در هر منزل بموجب قبض، سیورسات و ملزومات بقدر کفاف بآنها بدهید، از بابت مالیات هذه السنه بخرج شما منظور خواهد شد. خلاصه بدون یکتقران ضرر و مخارج، طی مراحل گردد بخاک کردستان رسیدیم...

قراقوزی

در سال ۱۱۷۱ محمد حسن خان قاجار بشیر از لشکر کشید تا کریمخان زند را منکوب سازد اما کار بعکس افتاد، سپاه محمد حسن خان بکریمخان پیوستند و او ناچار بفرار شد. اسپه داشت بنام «قراقوزی» هر چه جواهر نفیسه داشت بر ساخت زین بست و دخترکی خوبزوی را که از اصفهان آورده بود بر اسپ نشانند و گفت کس بدین اسپ نتواند رسید همچنان بران تا باصفهان رسی و در آنجا باش تا من برسم... دخترک تا بخیا بان اصفهان عنان باز نکشید، در آنجا یکی از خادمان محمد حسن خان او را بدید و چون حال بشناخت دخترک را بخانه برد و اسپ را دیگر بار در سمیرم بخان قاجار رساند که بر آن بر نشست و باصفهان آمد.